

اشاره: بعضی آثار هنری و ادبی خاص و منحصر به فرد هستند. دیدنشان و خواندنشان به بیننده و خواننده حال و هوای خاصی می دهد. چیزی متمایز از آثار متوسط هستند. فراتر، قوی تر و ماندگارتر، در آثار ایرانیان: شاهنامه فردوسی، بوی جوی مولیان رودکی، مثنوی معنوی، حیدر بابای شهریار، ظهر عاشورای فرشچیان و... در آثار هنرمندان سایر ملل: هملت شکسپیر، دن آرام شولوخوف، لُبخند ژوکوند داینچی و... این آثار قطعاً در حال و هوای خاصی خلق شده اند و آنچه باعث می شود ما در مواجهه با آنها حس خاصی را پیدا کنیم، همان حال و هواست. شعر "من و بامدادان" سروده شاعر و ادیب توان یاب دکنتر محسن مشایخی فرد از همان آثار است. ضرب آهنگی چون شاهنامه دارد و حماسی و غرور انگیز است. حکایت قدرت انسان است در مقهور کردن کم توانی و ناتوانی جسمی، حکایت اراده پولادین توان یابان سرشار از انگیزه و توانی است که ما معلولشان می خوانیم. شعر را مرور کنیم و با شاعرش به گفتگو می نشینیم:

نلاتق سبیز - آقای مشایخی لطفاً خودتان را به صورت کامل برای خوانندگان معرفی کنید؟

محسن مشایخی فرد هستم. در سال ۱۳۵۵ در شهر مشهد متولد شدم. مادرم خانه دار و پدرم بازنشسته سازمان هواپیمایی کشوری است. خواهری دارم کوچکتر از خودم که در رشته حسابداری تحصیل کرده و در حال حاضر شاغل است و برادری بزرگتر از خودم که ایشان نیز در رشته حسابداری تحصیل کرده اند و در حال حاضر استاد دانشگاه آزاد فیروزکوه هستند. دوران کودکی ام در مشهد گذشت. علائم بیماری ام حدوداً در سن ۹ سالگی در من بارز شد و با پیشرفتش از دوران راهنمایی روی ویلچر نشستم، محدودیتی که در آن سالها داشتم، باعث شد دوران چهارساله دبیرستان را با سختی در منزل بگذرانم. دوران تحصیلم تا مقطع لیسانس را، در مشهد گذراندم. در سال ۱۳۸۰ به کرج نقل مکان کردیم و سال ۱۳۸۱ دوره کارشناسی ارشد رشته ادبیات را در دانشگاه شهید بهشتی تهران آغاز کردم و در سال ۱۳۸۴ موفق به اخذ مدرک

توان یابم و ناتوان نیستم

سراینده این حماسه کیست؟



مع و بامدادان

من و بامدادان دوفرزند نور
نه بیعی از این راه بر جانمان
چه باک از مسیری که هول آور است
کنون با که گویم که من کیستم
اگر پا ندارم همین فخر بس
اگر بشکند شاخه ی سرو مست
بده چوبست سحر ساز من
افق سازم از بام این آشیان
در این خانه باید شکوفا شدن
شکفتن در اینجا توانایی است
بیا تا بر این بام بانگی زینم
که از برق امید چشم من است
بمیر ای سیاهی که من زنده ام
بگو ابرها تا اگر فرصتی ست

که بی پا کنیم از سیاهی عبور
نه از عجز تنگی به دامانمان
که ره توشه ی من پر از باور است
توان یابم و ناتوان نیستم
که زانو نخواهم زدن پیش کس
بر ابروی او در نیفتد شکست
و زان گوشه بنگر به اعجاز من
که خورشید فردا برآید از آن
توان یاب بودن، توانا شدن
که این خانه مهد شکوفایی است
چو رعد آسمان را بر لرز افکنیم
اگر صبحدم آسمان روشن است
من از نسل خورشید رخشنده ام
بگریند بر آن که بر من گریست

کارشناسی ارشد با رتبه اول شدم. سال ۱۳۸۵ در آزمون دکترای ادبیات دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته شدم و در حال حاضر مشغول به تکمیل پایان نامه مقطع دکترا هستم.

نلاتق سبیز - از چه زمانی به انگیزه شعر و شاعری در وجود خودتان پی بردید؟

من از دوران کودکی علاقه خاصی به شعر و سرودن آن داشتم. همیشه لذت بخش ترین قسمت مطالعه من از کتب درسی نیز مرتبط با بخشهای شعر بود. کمی که بزرگ تر شدم در همان دوران راهنمایی مطالعاتم در زمینه شعر و شاعری ریشه ای تر و عمیق تر شد و احساس می کردم روز به روز طبعم با شعر مأنوس تر می شود. هرکسی باید متناسب با طبع و استعداد خود راه ورشته ای را در پیش بگیرد و جلو برود. من خود قبل از رشته ادبیات، یک سالی مدیریت دولتی می خواندم، ولی عدم تطابق روحیه من با این رشته، دوباره رشته وجود من رو به سمت ادبیات و تغییر رشته درسی سوق داد.

نلاتق سبیز - از شعر من و بامدادان برایمان بگوئید و اینکه اصلاً چه عاملی باعث سرودن این شعر شد؟

تاریخ سرایش این شعر به سال ۱۳۷۸ برمی گردد که مقارن بود با ورودم به موسسه توان یابان مشهد. وقتی برای ثبت نام در کلاس های آموزشی و آگاهی از دوره های آن به مجتمع توان یابان رفتم، به شدت تحت تاثیر رفتار دوستانه و فضای مملو از مهربانی و صمیمیت بچه ها قرار گرفتم. لطف و جذابیت حاکم بر این محیط را در هیچ جای دیگر حتی در دانشگاه هم تجربه نکرده بودم. آنجا پر از اعتماد به نفس بود و نیرویی که اراده مرا می توانست در مسیر صحیحی قرار دهد.

مدت کمی بعد از عضو شدن در موسسه توان یابان مشهد صحبت از تشکیل یک گروه سرود پیش آمد. استادی آمد و طی جلسه ای با بچه ها صحبت کرد. قرار شد تا هفته بعد بچه ها شعری تهیه کنند و گروه تشکیل شود. استاد البته دیگر به مجتمع نیامد اما من تا روز بعد ده بیت از شعر من و بامدادان را نوشتم و به آقای مهندس هدایی مدیر مجتمع توان یابان مشهد نشان دادم ایشان خوشحال شدند و مرا تشویق کردند که چند بیت دیگر هم به

آن اضافه کنم تا کامل تر شود. طی مدت کوتاهی که تا آن موقع در موسسه توان یابان مشهد بودم سرمایه های معنوی فراوانی کسب کرده بودم و فضای منحصر به فرد موسسه و بسیاری عوامل دیگر دست به دست هم دادند تا من بتوانم حرف دلم را بر روی کاغذ بیاورم.

نلاتق سبیز - بازتاب شعر "من و بامدادان" در میان توان یابان چگونه بود؟

روز اولی که این شعر را خواندم یکی از دوستانم گفت: من راضی ام نیمی از زندگی را بدهم و حس و حال ترا در لحظه سرودن این شعر تجربه کنم. این حرف البته اغراق آمیز بود اما به هر حال این شعر در آن روزها باعث شد نگاه و انتظارات آن

مجموعه نسبت به من متفاوت باشد. مدت زیادی از آمدنم به مجتمع نمی گذشت و این شعر سبب شد از آن به بعد در حرکت های فرهنگی مجتمع کمابیش سهمی داشته باشم. مسئولین مجتمع توان یابان مشهد نیز به نوبه خود به بنده لطف داشتند و در نهایت سرودن این شعر باعث شد، ارتباط بهتری با دوستان توان یابان برقرار کنم.

نلاتق سبیز - آقای دکتر کلمه "بامدادان" نماد چیست و به چه منظوری است؟

بامدادان جنبه نمادین دارد. نشانه امید، رشد و روشنائی و زندگی و همه چیزهای خوب است؛ در مقابل شب که در این شعر نشانه ناامیدی و یأس و پژمردگی است. من نوعی باید مانند بامدادان باشم، بدون نیاز به پا از تاریکی ها عبور کنم و سختیها را پشت سر بگذارم و به رشد و روشنائی و در نهایت به امید برسم.

نلاتق سبیز - کدام یکی از بیت های شعر من و بامدادان برای خود شما جذاب تر است؟

بیت: اگر پا ندارم همین فخر بس که زانو نخواهم زدن پیش کس
که در لحظه سرودن اولین بیت این شعر هم بود. ابیات این شعر به ترتیب

سروده نشده بلکه پس از پایان کار سرایش، ابیات را به ترتیب فعلی در کنار هم قرار دادم.

نلاتق سبیز - آقای مشایخی از فعالیت های ادبی تان در سایر زمینه ها بفرمائید. و اینکه آیا غیر از شعر در زمینه مقاله و داستان و نمایشنامه هم مطلبی داشتید؟

بله، طبعاً چون در رشته ادبیات تحصیل کردم جست و گریخته مطالبی می نویسم. در زمینه های فرهنگی با مجتمع "مهرآفرین" شیروان واقع در خراسان شمالی که فعالیت هایی نظیر رعد دارد نیز کمابیش همکاری دارم. سال گذشته نمایشنامه ای به نام "گل مرداب" نوشتم که توسط گروه تئاتر مهرآفرین با کارگردانی دوست عزیزم آقای علی ساعتی روی صحنه رفت و در اردیبهشت ماه ۱۳۸۸ در "جشنواره خزر" در بابل سر موفق به اخذ جایزه اول نویسندگی شد. در زمینه طنز هم گاهی قلمی می زنم. بخصوص آن وقتها که در مشهد بودم در مجتمع توان یابان مشهد نشریه ای بنام پرستو منتشر می کردم که مضمون قالب نوشته های من در آن طنز بود.

نلاتق سبیز - آیا سروده های دیگری نیز در

حوزه معلولیت و نمایش توانمندی های توان یابان دارید یا خیر؟

بله، اشعار دیگری از جمله قطعه ای با نام "ستاره ی باور" با الهام گرفتن از توان یابان سروده ام، همچنین چند رباعی که هر یک مضمون مستقلی دارند.

نلاتق سبیز - به کدام یک از شعرا علاقه خاصی دارید؟ چرا؟

به اشعار مولانا ارادت خاصی دارم. به چند دلیل، اول به دلیل عمیق بودن اندیشه در شعر او چنانکه گویی شعر او تمام نشدنی است و همیشه حرف تازه ای برای گفتن دارد. و بعد به دلیل روح طرب انگیز حاکم بر فضای غزلیاتش که روح انسان را با

ضرباهنگهای جادویی خود همراه و همقدم می کند. علاوه بر اینها مولانا از وسعت مشرب بی نظیری برخوردار است و هیچ کس را از دایره نگاه الهی و جهان شمولش بیرون نمی نهد. نگاهی که ما امروز بیش از هر چیزی به آن نیاز داریم.

نلاتق سبیز - آقای دکتر مطلع شدیم که در ابلمییک سال ۲۰۰۴ شعر شما پس از قرائت توسط نماینده ایران بسیار مورد استقبال مسئولین برپایی مراسم قرار گرفت، لطفاً برایمان توضیح دهید.

بله در سال ۲۰۰۴ گروهی از معلولین ایران در مسابقات دهلی نو شرکت نمودند و آقای مهندس هدایی مدیر مجتمع توان یابان مشهد که سرپرست گروه بودند شعر من و بامدادان را در حضور رئیس جمهور هندوستان آقای دکتر عبدالکلام "خواندند و با تشویق و همراهی ایشان نیز مواجه گردیدند.

نلاتق سبیز - شما به عنوان فردی دارای تحصیلات عالی، از اهمیت تحصیل برای دوستان توان یابی که انگیزه کم تری برای ادامه تحصیل دارند بگوئید؟

هر تجربه ای در شکل گیری شخصیت انسان تاثیر می گذارد. وقتی بر تجربیات خود می افزاییم انگار قابلیتی بر قابلیت های پیشین اضافه کرده ایم. ما با تحصیل می توانیم خودمان را بسازیم. شخصیت خویش را وسعت دهیم و

**نمی توانیم این نگاه ها را
حذف کنیم، اما می توانیم
نگاه خودمان را تعالی
پیشیم**

**باید تلاش کنیم
و قدر لحظه های
پی بازگشت زندگی
را بیشتر بدانیم**

روحیه علمی پیدا کنیم و آن را به گونه ای گسترش دهیم که بتوانیم در جامعه و در زندگی روزمره نیز از برکتهای آن برخوردار شویم.

تلاش سبز - یک خاطره کوتاه از زمانی که در مجتمع توان یابان مشهد بودید برایمان بگوئید؟

آخرین روزی که برای خداحافظی به مجتمع توان یابان مشهد رفتم، می خواستم از بچه ها و پرسنل خداحافظی کنم زیرا قرار بود برای همیشه در کرج ماندگار شوم. روز بسیار سختی بود. حتی نفس کشیدن برایم دشوار شده بود. بغض گلویم را گرفته بود. آن روز بچه های مجتمع بدون اطلاع قبلی من مراسم خداحافظی خاطره انگیزی برایم گرفتند. از این اقدام آنها شوکه شده بودم، از من خواستند چند کلمه ای برایشان صحبت کنم، خیلی برایم سخت بود. قلبم در آن لحظه فشرده شده بود. برایم زجر آور بود تصور اینکه دیگر در جمعشان نخواهم بود. بعد از اینکه در کرج مستقر شدیم نامه ای برای آقای مهندس هدایی نوشتم و بابت تمامی زحماتش از او تشکر کردم در آن نامه

شعراى انگلیسى است به نام «کالریج»، آماده کرده ام. یعنی کار ترجمه اش را به پایان رسانده ام و فقط نیاز به کمی ویرایش دارد.

تلاش سبز - چه توصیه یا پیشنهادی به توان یابان دارید؟

هرکسی و هر شخصی چه معلول و چه غیرمعلول باید به خودش و نیروی درونش بیندیشد، نه اینکه منفعلانه همیشه چشم امید به خانواده و اطرافیان داشته باشد. کسی که باید حرکت کند و گام بردارد خود ما هستیم. باید معلولیتمان را بپذیریم و گام برداریم و تا می توانیم برای خودمان زندگی بهتری بسازیم و حتی الگویی ایجاد کنیم برای دیگرانی که باید پا در این مسیر بگذارند. باید جواری زندگی کنیم و در این جامعه و اجتماع حضور یابیم که معلولیت مان در سایه توانمندیهای مان قرار بگیرد. باید بیاموزیم که می توان ناشنوا بود ولی صداهای زیبایی را شنید که دیگران از شنیدنش عاجزند و می توان نابینا بود و زیبایی را هنرمندانه تر از هرکسی لمس کرد و چشید.

تلاش سبز - دیدگاه های مردم و اطرافیان زمانی که شمارا روی ویلچر می بینند



چگونه است؟

برخوردها برایمان ناخوشایند نیست. مثلاً در محیط دانشگاه برخوردها دوستانه و طبیعی است و شرایط و وضعیت من مانع ایجاد ارتباط صمیمانه نمی شود. ما باید دیدگاه و نگاه خودمان را تغییر دهیم و خیلی عادی با نگاه های دیگران کنار بیاییم و بدانیم که نمی توانیم این نگاه ها را حذف کنیم اما می توانیم نگاه خودمان را پرورش بدهیم و تعالی ببخشیم، طوریکه نگاه دیگران برایمان دیگر آزارنده و مهم نباشد. نگاه های اطرافیان برای من اهمیتی ندارد چون در زندگی ام آنقدر دغدغه و مسائل ریز و درشت هست که دیگر جایی برای این نگاه ها باقی نمی ماند.

تلاش سبز - به عنوان آخرین سوال لطفاً از مسائل و مشکلات بی شماری که بی شک در زندگی با آن روبرو بودید و نحوه رویاروییتان با آنها بفرمائید.

من برای هر قدمی که در زندگی برداشتم مبارزه کرده ام؛ با چنگ و دندان مبارزه کرده ام. باید پذیرفت که جامعه ما خواسته یا ناخواسته پر از موانع ریز و درشت است بر سر راه معلولان، که باعث می شود معلول رغبتی به حضور در اجتماع نداشته باشد یا اگر هم داشته باشد کم کم با فشار موانع به کنج خانه سوق داده شود. حضور و فعالیت در چنین فضایی در واقع به معنی شنا کردن خلاف جریان رود است. اما زندگی فرصت تکرار ناشدنی و یگانه ای است که ارزش تلاش کردن و شنا کردن خلاف مسیر رودخانه را دارد. باید تلاش کنیم و قدر لحظه های بی بازگشت زندگی را بیشتر بدانیم.

دوران زندگی ام را به دو نیمه تقسیم کردم: نیمه اول دوران قبل از آمدن به مجتمع مشهد و نیمه دوم که برمی گردد به زمانی که من با مجتمع توان یابان مشهد آشنا شدم و تجربیات با ارزشی کسب کردم.

تلاش سبز - چه افرادی در موفقیت شما تاثیر به سزایی داشته اند؟

در موفقیت من اعضای خانواده ام تاثیر بنیادی و ریشه ای داشته اند. در واقع همراهی و درک بالای پدر و مادرم بود که سبب شد بتوانم پله های رشد را روز به روز بالا بروم و در این مسیر حرکت کنم.

تلاش سبز - در حال حاضر مشغول به چه کاری می باشید؟ آیا شاغل هستید؟

اینکه شغل ثابتی داشته باشم، نه! چون چند ماهی از دوران دکتریام باقی مانده و سخت مشغول گذراندن آن هستم ولی به صورت حق التدریس در دانشگاه آزاد کرج تدریس می کنم.

تلاش سبز - اگر بخواهید به توانمندیهای خودتان نمره دهید چه نمره ای را انتخاب می کنید؟

شاید ۱۴! زیرا فرصتهای زیادی را در زندگی از دست داده ام. اگر یک بار دیگر متولد شوم و با تجربه امروز بخواهم این مسیر را مجدداً در پیش بگیرم، قدر فرصتهایم را بیشتر خواهم دانست.

تلاش سبز - آیا در فکر این هستید که روزی کتابی را به چاپ برسانید؟

بله، پایان نامه دانشگاهیم که تصحیح یکی از متون قدیمی است پس از پایان به احتمال زیاد چاپ می شود. مجموعه ای هم که گزیده اشعار یکی از